



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه نود و چهارم؛ دوشنبه ۱۳۹۷/۲/۱۰

مناقشه سید یزدی در کلام شیخ رحمته: موافق قاعده بودن ردّ سدس در مسئله اقرار به نسب

همان‌طور که بیان کردیم مرحوم شیخ و مرحوم نائینی رحمتهما اصرار دارند که بفرمایند مسئله اقرار احد الشریکین به شریک ثالث و مسئله اقرار به أخ ثالث، هر دو از وادی واحدی هستند و در هر دو مسئله، قاعده اقتضای اشاعه را دارد. الا اینکه شیخ رحمته فرمودند اقتضای اشاعه، ردّ نصف مقدار باقی‌مانده است و اینکه مشهور بر خلاف قاعده در مسئله اقرار به أخ ثالث، فتوای به ردّ ثلث مقدار باقی‌مانده داده‌اند، تعبیدی است که مستند به بعض روایات می‌باشد. اما محقق نائینی رحمته فرمودند مقتضای اشاعه، ردّ ثلث مقدار باقی‌مانده است و در نتیجه روایاتی که در مسئله اقرار به أخ ثالث وارد شده، موافق قاعده و ارتکاز عقلاء هستند؛ چراکه قاعده در هر دو مسئله اقتضای آن دارد که مقررّ مازاد بر نصیبش را به مقررّله بدهد.

مرحوم سید یزدی به تبع صاحب جواهر رحمته در کلام مرحوم شیخ و مثل کلام محقق نائینی رحمتهما که ما نحن فیه یعنی مسئله اقرار احد الشریکین به شریک ثالث و مسئله اقرار به نسب را از وادی واحدی حساب کردند و فرمودند قاعده در هر دو مسئله اقتضای اشاعه را دارد، اشکال می‌کنند و می‌فرمایند: فتوای مشهور در هر دو مسئله، طبق قاعده است و این دو مسئله با هم تفاوت دارد و نمی‌توان آنها را از وادی واحد حساب کرد و سپس تفاوت حکم را مستند به تعبّد کرد.^۱

۱. حاشیه المکاسب (للیزدی)، ج ۱، ص ۱۹۶:

قوله و أما مسألة الإقرار بالنسب إلخ

أقول يمكن أن يقال فتوى المشهور في كلّ من المقامين على القاعدة والفرق بينهما أنّ في المقام التلّف للمال المشترك على حسب إقرار المقرّ مستندا إلى يد المنكر حيث إنّه أثبت اليد على النصف الذي ثلثه مشترك بين المقرّ والمقرّ له فيكون محسوبا عليهما وفي مسألة الإقرار بالنسب ليس

ایشان می‌فرمایند فرق این دو مسئله آن است که در ما نحن فیه که هر دو شریک بر نصف مال ید دارند و یکی از آنها اقرار به ثلث کل مال برای شریک ثالث می‌کند، مقتضای قاعده آن است که یک دانگ اضافه‌ای که منکر برداشته، از حصه مشترک بین مقرّ و مقرّله غصب کرده باشد و در نتیجه باید ضرر بالسویة بر هر دو وارد شود. نکته‌اش هم آن است که چون منکر ید دارد و غصب مستند به ید اوست، لذا ضرری که از ناحیه یدِ غاصبانه حاصل می‌شود باید بین مقرّ و مقرّله بالسویة تقسیم شود؛ یعنی یک دانگی که منکر غصب کرده، نیم دانگش را از حصه مقرّ و نیم دانگ از حصه مقرّله غصب کرده است، در نتیجه مقرّ باید یک و نیم دانگ از سه دانگی که در اختیار دارد را به مقرّله بدهد. اما در مسئله اقرار به نسب، هیچ کدام از دو برادر بر روی اموال ید نداشتند بلکه علی الفرض همه اموال تحت ید مورث بوده است و فقط طبق قواعد، به این دو برادر ارث می‌رسد و چون یکی از آنها اقرار به أخ ثالث کرده و دیگری انکار کرده است، لذا ضرر و خسارتی که از ناحیه انکار پدید می‌آید، فقط متوجه برادر ثالث است؛ زیرا مقرّله اعتراف دارد که ثلث ترکه برای مقرّ است، پس باید سهم مقرّ به او داده شود اما از آنجا که منکر می‌گوید مقرّله هیچ سهمی ندارد و اعتراف به سهم او نکرده است، لذا غصبی که اتفاق افتاده و خسارتی که از ناحیه انکار منکر وارد شده، فقط بر مقرّله وارد شده است و چیزی از آن بر عهده مقرّ نیست. پس مقرّ دو دانگ را برای خود نگه می‌دارد و فقط یک دانگ اضافه را به مقرّله برمی‌گرداند.

خلاصه کلام صاحب جواهر^۲ و سید یزدی^۳ این شد که در ما نحن فیه چون تلف مستند به ید است،

مستندا إلى البید بل هو من جهة مجرد إنكار المنکر لخصوص حصّة المقرّ له و إلا فلا أثر للبید لأنّ المفروض كون المال تركة للمیت و لا ید لأحد علیها غیره و حیثند فنقول إنّ المقرّ له معترف بأنّ للمقرّ ثلث التركة إذا كانوا ثلاثة إخوة مثلا فلا بدّ أن یصل إليه حصّته و القدر التالف إنّما تلف علی خصوص المقرّ له من جهة عدم اعتراف الأخ المنکر بكونه وارثا و إلى ذلك أشار فی الجواهر حیث قال بعد العبارة التي نقلناها فی بیان الفرق بین المقامین أو یقال إنّ المأخوذ فی الأول قد كان بسبب شرعی یعمّ الشریکین و هو البید بخلاف الثاني فإنّه قد أخذ بسبب یخصّ الأخ المنکر و هو إقراره بإخوة من أنكره و ذلك أمر یخصّ لأخ المنکر دون الأخ المقرّ الذي قد اعترف الثلاثة بإخوته و لم ینقص المال بسبب شرعی یعمّه بل كان ذلك بأمر یخصّ خصوص المتخاصمین و هو الإقرار من أحدهما بالآخر و إنكار الآخر إياه و ذکر فی باب الضلع أيضا ما یفید ذلك و کذا فی باب الإقرار بالنسب فراجع و توجیه فتوی الفقهاء بذلك أولى من دعوی کون مستندهم الروایات لأنّها لیست صریحة فی ذلك كما لا یخفی فلان قوله بالتسبب یلزمه ذلك فی حصّته ساکت عن کیفیتیه و أنّ الضرر وارد علی خصوص المقرّ له أو علیهما إذ الروایة إنّما یكون بصدد بیان أنّ ذلك لیس فی تمام المال حتّى فی حصّة من لم یعترف بذلك بل هو فی حصّة المقرّ له فقط و أما أنّه هل یدفع الزائد عن حصّته أو یحصل الضرر علیهما فلا یتستفاد منه قدّس سرّه فتدبّر و أما الروایة الثانية فعدم دلالتها أظهر كما لا یخفی و كان الأولى تبدیلیها بمرسلة الصدوق و هی إن شهد اثنان من الورثة و كانا عدلین أجزی ذلك علی الورثة و إن لم یكونا عدلین ألزما ذلك فی حصّتهما.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۲، ص ۳۱۸.

هذا لكن قد ینافیہ ما ذکره فی باب الإقرار حق حکمی بعضهم نسبتہ إلى الأصحاب، مشعرا بالإجماع علیہ من أنه لو أقر بعض الورثة بوارث و

لذا قاعده اقتضای اشاعه را دارد، اما در مسئله اقرار به نسب چون تلف مستند به انکار منکر است و یدی وجود ندارد، قاعده اقتضای شیاع را ندارد و چون مقرّله اقرار دارد که ثلث ما ترک برای مقرّ است، لذا مقرّ فقط باید مازاد بر حصه‌اش را به مقرّله ردّ کند؛ یعنی ثلث ما فی یده را به مقرّله می‌دهد؛ نه نصف آن را. و این اشکال بر کلام هر کسی که این دو مسئله را از وادی واحدی حساب کرده وارد است، از جمله بر مثل کلام محقق نائینی رحمته الله که فرمودند این دو مسئله از وادی واحدی هستند و قاعده در هر دو جا اقتضای ردّ مازاد بر حصه مقرّ را دارد.

پاسخ به اشکال سید یزدی در نقد کلام شیخ رحمته الله

اینکه سید یزدی به تبع صاحب جواهر رحمته الله بین این دو مسئله فرق گذاشتند و فرمودند در ما نحن فیه تلف سدس مال مستند به ید منکر است، برخلاف مسئله اقرار به أخ ثالث که مستند به انکار منکر است، در جواب می‌گوییم: فرقی بین این دو مسئله از این جهت وجود ندارد؛ زیرا نقشی که ید دارد آن است که شرعاً اماره اثبات مالکیت است؛ یعنی در جایی که شک در مالکیت شخصی داشته باشیم یا حتی خود آن شخص شک در مالکیتش داشته باشد و یا در مقام مرافعه کسی ادعای مالکیت داشته باشد، ید به تنهایی و یا به ضمیمه قسم، اماره و حجّت شرعیه بر مالکیت است. و این اماریت ناشی از اعتباری است که شارع مقدس به ید داده است [و آن را طریقی برای کشف واقع قرار داده است] لذا اگر در جایی این ید فی الواقع غاصبانه باشد ارزشی ندارد. به تعبیر دیگر چنین نیست که اماره همیشه مطابق با واقع باشد، بلکه گاهی مخالف واقع است کما اینکه گاهی قسم دروغ است، و اماره‌ای که خلاف واقع باشد نمی‌تواند به تنهایی یا به ضمیمه قسم، واقع را منقلب عما هو علیه کند، و چون بنابر فرض واقع آن است که منکر یک دانگ مشاع را عن غیر حق مالک شده است، لامحاله همان‌طور که مرحوم شیخ رحمته الله فرمودند، ضرر و خسارت باید بر هر

کذبه شرکانه أعطاه مما فی یده ما زاد علی نصیبه و لا یشارکه فیه، کما لو أقر أحد الأخوين بثالث لهما و کذبه أخوه الآخر و کان المال اثنتی عشر مثلاً، أعطاه اثنتی عشر مما فی یده و یختص ما أخذه الآخر به، دون المقر مع أن قضیه ما سمعته هنا ان یقتسما ما فی یده النصف لأن مقتضی إقراره کونه معه علی حد سواء، فیکون ما یحصل لهما و ما یتلف علیهما، کما هو قاعدة الشركة، اللهم إلا أن یكون الفارق بین المقامین الدلیل، و یقال: إن الموافق للضابطه ما فی باب الإقرار بدعوی تنزیل المنکر تنزیل الغاصب القاصد غصب خصوص حصه الشریک المخصوص، بناء علی قیامه حیثینذ مقام المالك فی القسمة مع الشریک لحديث الضرر و السیره و غیرها علی معنی أن المالك فی هذا الحال له إفراز ملکه عن ملك شریکه، کما کان له ذلك فی المال الزکوی و نحوه، و حیثینذ فیکون ما هنا بناء علی معلومیة کون الحكم فیه ما سمعت خارجاً عن الضابطه، للدلیل من إجماع أو غیره، أو یقال أن المأخوذ فی الأول قد کان بسبب شرعی یعم الشریکین و هو الید، بخلاف الثاني فإنه قد أخذ بسبب یختص الأخ المنکر و هو إقراره بإخوة من أنکره، و ذلك أمر یخص الأخ المنکر دون الأخ المقر الذي قد اعترف الثلاثة بأخوته، و لم ینقص المال بسبب شرعی یعمه، بل کان ذلك بأمر یخص خصوص المتخاصمین، و هو الإقرار من أحدهما بالآخر و إنکار الآخر إياه فتأمل جیداً، فإنه دقیق و تمام الکلام یأتي فی محله إنشاء الله.

دو شریک بالسویة وارد شود.

مسئله اقرار به نَسب نیز چنین است و فرقی ندارد با جایی که شریکین ید بر مالی دارند و سپس یکی از آنها اقرار به شریک ثالث می‌کند؛ زیرا در مسئله اقرار به ارث هرچند آن دو برادر ید بر مال مورث نداشته‌اند، اما شارع مقدس چنین حکم کرده که وقتی کسی می‌میرد، فرزندان وراثت او هستند، پس در اینجا آن دو برادر به حکم شارع مقدس ارث می‌برند و هیچ کسی در آن بحثی ندارد. اما اینکه سهم هر یک از آنها نصف است نه ثلث، به خاطر این است که یا بالوجدان می‌دانیم برادر ثلثی ندارند و یا اینکه اگر شک کردیم، استصحاب عدم أخ ثالث جاری است. حال اگر یکی از این دو برادر اقرار به أخ ثالث کند و دیگری منکر باشد، در مقام مرافعه باز قول منکر مطابق اصل است و با قسم - به عدم أخ ثالث - در ظاهر موضوع برای ارث نصف مال برای او محقق می‌شود. اما اگر در جایی این اصل فی الواقع درست نباشد و انکار و قسم منکر بی‌جا باشد و فی الواقع برادر سومی وجود داشته باشد، به این معناست که منکر از حیث مالکیت، یک ششم آن مال را غاصبانه تملک کرده است و چون آن مال به نحو مشاع است، لذا خسارت بر هر دو برادر بالسویة وارد می‌شود و نمی‌توان گفت به یکی دون دیگری وارد می‌شود، و از این جهت فرقی با صورت قبل ندارد؛ یعنی همان‌طور که در صورت قبل اگر ید غاصبانه بود، سدس مشاع غصب شده بود و خسارت بر هر دو شریک وارد می‌شد، در اینجا هم اگر انکار و قسم، دروغ باشد در واقع منکر سدس مشاع را غصب کرده است، لذا بالسویة خسارت باید بر مقرر و مقرّله وارد شود.

به تعبیر دیگر چه منشأ اثبات مالکیت بر یک دانگ اضافی، ید باشد و چه أصالة عدم أخ ثالث، منکر که با استناد به این وجوه به تنهایی و یا به ضمیمه انکار و قسم توانسته سدس مشاع آن مال را مالک شود، دلیلی وجود ندارد که خسارت غصب سدس مشاع فقط بر مقررّله وارد شود، بلکه بر مقررّ و مقرّله هر دو وارد می‌شود. بنابراین معلوم می‌شود انصافاً کلام شیخ رحمته الله تمام است که قاعده در هر دو مسئله اقتضای اشاعه را دارد و اینکه در مسئله اقرار به أخ ثالث، مشهور بر خلاف قاعده فتوای به ردّ سدس داده‌اند، این حکم تعبّدی بوده و مستند به بعض روایات است.

کلام شیخ رحمته الله در روایات مورد استناد مشهور برای ردّ ثلث در مسئله اقرار به نَسب

به هر حال شیخ رحمته الله فرمودند اینکه مشهور در مسئله اقرار به أخ ثالث بر خلاف قاعده چنین فتوا داده‌اند که مقررّ باید مازاد بر حصه‌اش را به مقررّله ردّ کند و غصب مقدار مازاد متمخّص در حصه مقررّله است، این فتوای مشهور ظاهراً مستند به بعض روایات ضعیفه است که ضعف سند آنها منجر به عمل اصحاب اهل

حدیث از جمله فضل بن شاذان، کلینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و غیر این دو بزرگوار است.^۳ شیخ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در ادامه بعض این روایات را نقل می‌کنند.

۱. روایت وهب به وهب:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ^۴ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهَبِ بْنِ وَهَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَضَى عَلِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَثَةً فَأَقْرَأَ أَحَدَ الْوَرَثَةِ بِدَيْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ يَلْزَمُ ذَلِكَ فِي حِصَّتِهِ بِقَدْرِ مَا وَرَثَ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ فِي مَالِهِ كُلِّهِ وَ إِنِ اقْرَأَ اثْنَانِ مِنَ الْوَرَثَةِ وَ كَانَا عَدْلَيْنِ أُجِيزَ ذَلِكَ عَلَى الْوَرَثَةِ وَ إِنِ لَمْ يَكُونَا عَدْلَيْنِ اُلْزِمَا فِي حِصَّتَيْهِمَا بِقَدْرِ مَا وَرَثَا وَ كَذَلِكَ إِنْ اقْرَأَ بَعْضُ الْوَرَثَةِ بِأَخٍ أَوْ أُخْتٍ إِنْمَا يَلْزَمُهُ فِي حِصَّتِهِ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهَبِ بْنِ وَهَبٍ مِثْلَهُ.^۵

ابوالبختری می‌گوید امام صادق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از پدر بزرگوار خود امام باقر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در مورد مردی که فوت کرده و ورثه‌ای باقی گذاشته بود و یکی از ورثه اقرار به دینی بر عهده پدرش کرده بود، چنین قضاوت فرمودند که لازم است آن اقرار در حصه مقر به اندازه‌ای که ارث می‌برد و اینچنین

۳. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۵۲۹:

و الظاهر: أنَّ مستند المشهور بعض الروایات الضعيفة المنجبر بعمل أصحاب الحديث، كالفضل و الكليني، بل و غیرهما. فروى الصدوق مرسلًا و الشيخ مسندًا عن أبي البختري و هب ابن وهب، عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام: «قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل مات و ترك ورثة فأقر أحد الورثة بدین علی أبيه: - أنه يلزم ذلك في حصته بقدر ما ورث، و لا يكون ذلك في ماله كله، و إن أقر اثنان من الورثة و كانا عدلين أُجيز ذلك علی الورثة، و إن لم يكونا عدلين اُلزما في حصتهما بقدر ما ورثا، و كذلك إن أقر أحد الورثة بأخٍ أو أُختٍ فإِنمَا يَلْزَمُهُ ذلك في حصته. و بالإسناد، قال: «قال علي عليه السلام: من أقر لأخيه فهو شريك في المال، و لا يثبت نسبه، فإن أقر اثنان فكذلك، إلا أن يكونا عدلين، فيثبت نسبه و يضرب في الميراث معهم».

و عن قرب الإسناد رواية الخبرين عن السندي بن محمد، و تمام الكلام في محلّه من كتاب الإقرار أو الميراث إن شاء الله.

۴. تهذيب الأحكام، المشيخة، ص ۷۱:

و ما ذكرته في هذا الكتاب عن محمد بن احمد بن يحيى الأشعري فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن ابي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان عن احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى. و اخبرنا ابو الحسين بن ابي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن يحيى و احمد بن ادريس جميعا عن محمد بن احمد بن يحيى. و اخبرني به أيضا الحسين بن عبيد الله عن احمد بن محمد بن يحيى عن ابيه محمد بن يحيى عن محمد بن احمد بن يحيى. و اخبرني به الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن ابي محمد الحسن بن الحمزة العلوي و ابي جعفر محمد ابن الحسين البيزوفري جميعا عن احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى.

۵. وسائل الشريعة، ج ۱۹، كتابا لوصايا، باب ۲۶، ح ۵، ص ۳۲۵ و تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۹۸.

نیست که کلّ آن دین در حصّه مقرّ باشد. و اگر دو نفر از ورثه که عادل بودند اقرار به دین کردند، آن اقرار بر دین علیه ورثه ثابت می‌شود - یعنی باید آن دین را قبل از تقسیم، از ترکه خارج کنند - و اگر آن دو نفر عادل نبودند، ملزم می‌شوند در حصه‌اشان به قدری که ارث برده‌اند. همچنین است حکم اینکه اگر بعضی ورثه اقرار به برادر یا خواهر کنند که این اقرار فقط در حصّه آنها لازم می‌شود.

شیخ طوسی رحمته الله علیه این روایت را با سند صحیح خود از محمد بن احمد بن یحیی الاشعری القمی ثقه نقل می‌کند و او از ابو عبدالله نقل می‌کند که همان محمد بن احمد الجامورانی است که ابن غضائری می‌گوید قمیین او را تضعیف کرده‌اند و در مذهبش غلوّ است. ابوالبختری یا همان وهب بن وهب هم هرچند گفته‌اند مادرش همسر امام صادق علیه السلام بوده است، اما ضعیف است و وارد شده برای خوش‌آمد خلفاء، جعل حدیث می‌کرده است. بنا بر این سند روایت ناتمام است.

[مرحوم شیخ در استدلال به این روایت می‌فرماید: معنای «یلزم ذلك في حصته» آن است که مقرّ باید اضافه بر سهمش را به مقرّ بدهد؛ یعنی ثلث حصه‌ای که در دستش است را باید به مقرّ بدهد]]

مناقشه در کلام شیخ رحمته الله علیه

همان‌طور که گفتیم مرحوم شیخ فرمودند این روایت به نقل شیخ صدوق رحمته الله علیه مرسله است و به نقل شیخ طوسی رحمته الله علیه ضعیف است، الا اینکه ضعف سند به خاطر عمل اصحاب حدیث جبران می‌شود. در پاسخ به کلام شیخ رحمته الله علیه می‌گوییم:

۶. رجال النجاشی، ص ۴۳۰:

وهب بن وهب بن عبد الله بن زمة بن الأسود بن المطلب بن أسد بن عبد العزی أبو البختري. روی عن أبي عبد الله عليه السلام و كان كذابا، وله أحاديث مع الرشيد في الكذب. قال سعد: تزوج أبو عبد الله عليه السلام بأمه. له كتاب يرويه جماعة. أخبرنا العباس بن عمر الكلوزاني قال: حدثنا علي بن الحسين بن بابويه قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثنا السندي بن محمد عن أبي البختري. و له كتاب الألوية و الرايات، و كتاب مولد أمير المؤمنين عليه السلام، و كتاب صفات النبي صلى الله عليه وآله.

۷. الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ۱۷۳:

وهب بن وهب أبو البختري عامي المذهب، ضعيف [ضعيف، عامي المذهب له كتاب أخبرنا به جماعة عن أبي جعفر بن بابويه عن أبيه و محمد بن الحسن عن الصفار عن إبراهيم بن هاشم و السندي بن محمد عنه، و أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل عن ابن بطة عن أحمد بن أبي عبد الله عنه و له كتاب مولد أمير المؤمنين عليه السلام و خبره مع النبي صلى الله عليه وآله، أخبرنا به أحمد بن عبدون عن الدوري عن أبي محمد ابن أخي طاهر العلوي عن الحسن بن محمد [بن أحمد بن جعفر بن [بن محمد زيد بن علي بن الحسين الشهيد عليه السلام عن حجر بن محمد الشامي عن سهل بن رجاء الصنعاني عنه عن الصادق عليه السلام و ذكره بطوله.

۸. رجال ابن غضائري، ص ۱۰۰:

وهب بن وهب بن عبد الله بن زمة بن الأسود بن المطلب بن عبد العزی، أبو البختري، القاضي كذاب، عامي، إلا أن له عن جعفر بن محمد عليه السلام أحاديث كلها لا يوثق بها.

اولاً: روایات دیگری هم در این زمینه وجود دارد که سند آنها تمام است، از جمله روایت سوم همین باب که چنین است:

- موثقه اسحاق بن عمار:

و [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ وَحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ مَاتَ فَأَقْرَبَ بَعْضُ وَرَثَتِهِ لِرَجُلٍ بَدِيئٍ قَالَ: يَلْزَمُ ذَلِكَ فِي حِصَّتِهِ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ.^۷

مرحوم صدوق عَلَيْهِ السَّلَامُ این روایت را با سند صحیح خود از ابن ابی عمیر نقل می‌کند که جلالت ایشان روشن است. باقی روایات این سند هم ثقہ هستند. بنابراین سند تمام است و به خاطر اسحاق بن عمار که گفته شده فطحی است، از آن تعبیر به موثقه می‌شود.

مرحوم کلینی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز این روایت را با سند صحیح نقل کرده است. مرحوم شیخ نیز این روایت را با دو طریق نقل کرده هم از طریق احمد بن محمد بن عیسی و هم از طریق علی بن ابراهیم. بنابراین سند این روایت تمام است و قابل خدشه نمی‌باشد.

اسحاق بن عمار نقل می‌کند که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد مردی که فوت کرده بود و بعضی ورثه‌اش اقرار به دینی برای مردی کرده بودند فرمودند: آن اقرار در حصه مقرر لازم است.

این صحیحہ طبق تفسیر شیخ عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان می‌کند مقرر باید به اندازه حصه‌اش، سهم مقرر را بدهد؛ یعنی اگر مقرر سهمش ثلث بوده و الان نصف آن مال در دستش است، باید سدس اضافه را به مقرر رد کند. در نتیجه این صحیحہ بیان می‌کند خسارتی که از انکار منکر وارد شده و غصبی که حاصل شده، فقط در سهم مقرر است.

بنابراین اشکال اول بر کلام شیخ عَلَيْهِ السَّلَامُ این شد که روایات دیگری با سند صحیح وجود دارد که می‌تواند مستند فتوای مشهور باشد.

ثانیاً: غیر واحدی از فقهاء گفته‌اند این روایات دلالتی بر این ندارد که مقرر باید سهم خودش را بردارد و

۷. همان، ح ۳، ص ۳۲۴ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۰.

فقط مازاد بر سهمش را به مقرّله ردّ کند و خسارت و ضرری که به واسطه غصب منکر اتفاق افتاده، فقط بر عهده مقرّله باشد، بلکه روایتی که سندش صحیح بود بیان می‌کرد «يُلْزَمُ ذَلِكَ فِي حِصَّتِهِ»؛ یعنی آنچه که اقرار کرده، بر او و در حصه‌اش لازم است و گردن‌گیرش می‌باشد. به تعبیر دیگر روایت بیان می‌کند حصه مقرّ، ظرف آن چیزی است که اقرار کرده است، اما دیگر در مقام بیان این نیست که ثلث مقرّبه چگونه باید محاسبه شود. بله، معلوم است که نمی‌خواهد بفرماید مقرّ باید تمام آنچه را که اقرار کرده از حصه خود بدهد، خصوصاً با توجه به روایت ابوالبختری که تصریح می‌کرد کلّ این دین در مال او نیست «وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ فِي مَالِهِ كُلَّهُ»، اما دیگر استفاده نمی‌شود که مقرّ فقط باید ثلث ما فی یده را بدهد.

بنابراین نهایت دلالتی که این روایت مخصوصاً به ضمیمه روایت ابوالبختری دارد آن است که مقرّ باید از پس اقرارش بر بیاید، ولی اینچنین نیست که همه آنچه که برای دیگری اقرار کرده، گردن‌گیر او باشد؛ یعنی مثلاً دو دانگ از سه دانگ باقی‌مانده را به مقرّله بدهد و یک دانگ برای خود نگه دارد، بلکه این روایات بیان می‌کند «علی قدر حصته» باید بپردازد که این مقدار را باید طبق قاعده محاسبه کرد و قاعده هم آن است که سه دانگ باقی‌مانده بین آن دو تنصیف شود و به هر کدام یک و نیم دانگ برسد؛ چراکه در واقع منکر، یک دانگ مشاع را غصب کرده است و در نتیجه خسارتش بالسویه بین هر دو تقسیم می‌شود.

پس دو اشکال بر کلام شیخ رحمته وارد است. اشکال اول اینکه فرمودند این روایات سند ندارد، در حالی که چنین نیست و سند بعضی آنها تمام است. اشکال دوم اینکه فرمودند این روایات دلالت بر حرف مشهور دارد و تعبداً حکم می‌کند که مقرّ باید مازاد بر سهمش را ردّ کند و تقسیم مقدار باقی‌مانده به نحو شیاعی نیست، اما بیان کردیم این روایات دلالتی بر کلام مشهور ندارد.

بنابراین انصافاً اشکال دوم سید یزدی و غیر واحدی از فقهاء بر کلام شیخ رحمته و نیز بر مشهور - علی فرض تمسک به این روایات - وارد است. همچنین این اشکال بر مثل کلام محقق نائینی رحمته هم وارد است که فرمودند این روایات مطابق قاعده هستند و بیان می‌کنند مقرّ باید آنچه که اضافه بر حقس است تحویل دهد؛ یعنی دو دانگ را برای خودش بردارد و یک دانگ اضافه را به مقرّله تحویل دهد.

بحمد الله مسئله بیع نصف الدار با تطویلی که مرحوم شیخ و به تبع ایشان دیگران داشتند، تمام شد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی